**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14011201**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث‌های سابق را جمع بندی کنیم. عرضمان این بود که اوّلاً مراد شیخ از تفصیل بین مفرِّد بودن عام و مفرِّد نبودن عام این هست که شیخ می‌فرماید گاهی اوقات زمان به عنوان قید موضوع یا متعلق حالا هر دو تعبیر در تعبیرات شیخ هست که شیخ بین اینها فرق نمی‌گذارند. موضوع یا متعلق حکم به نحو اِفرادی اخذ می‌شود. یعنی هر زمانی فردی از افراد زمان خودش. عام خواهد بود. اگر اینجا باشد در غیر زمانی که یقین داریم به خروجش می‌توانیم به عام تمسک کنیم. ولی گاهی اوقات به زمان به صورت وُحدانی و به صورت استمراری قید حکم هست. اوّلاً زمان در قسم اوّل تقطیع شده است، قطعات زمان به نحو متکثر قید است از این قسم دوم، به نحو وُحدانی است. ثانیاً در اوّلین زمان قید موضوع یا متعلق است و در قسم دوم زمان قید حکم است. این مطلب مرحوم شیخ انصاری است. که ما عرض می‌کردیم. بعد کلام شیخ انصاری هیچ ارتباطی به عام مجموعی و عام استغراقی مطلقا ندارد. ولی ما عرض می‌کردیم که مجرد این که متکلم زمان را تقطیع شده ملاحظه بکند یا وُحدانی ملاحظه بکند، قید متعلق ملاحظه بکند، قید حکم ملاحظه کند اینها دخالتی در جواز تمسک به عام و اینها بنابر مبنای مشهور ندارند. یعنی مبنای مشهور اصالة العموم را از باب اماریت و کاشفیت مدار می‌دانند. اینجا باید ببینیم اصالة العموم نسبت به قطعات زمان انحلالی هست یا انحلالی نیست. عمدۀ بحث دائر مدار انحلال اثباتی است. و روی مبنای اماریت باید اینجوری مشی کرد نه این که متکلم واحد در نظر بگیرد، واحد در نظر نگیرد. قید متعلق بگیرد، قید حکم حکم بگیرد. اینها دخالتی در جواز تمسک به عام و عدم جواز تمسک به عام ندارد. بله، اگر ما قائل به این بشویم که اصالة العموم یک اصل عقلایی هست که عقلا از باب عام را به عنوان یک قانون، ضرب القانون می‌دانند. قائل به این مطلب بشویم این ممکن است ما قائل بشویم. البته آن ممکن است نه الزاماً. ممکن است که ما بگوییم مدار قانون بندی عقلا وابسته به این هست که قانونگذار آیا افراد عام را چگونه ملاحظه کرده؟ آیا قطعات زمان را در تعدد افراد موضوع دخالت داده یا دخالت نداده؟ روی مبنای این که اصالة العموم، اصل عقلایی هست می‌شود مطلب را پذیرفت. به هر حال قابل دفاع هست. این یک مرحله.

مرحلۀ دوم این که به استصحاب می‌شود تمسک کرد این ارتباطی به این ندارد که عام چگونه زمان در آن اخذ شده باشد. اماریت عام به چه شکل باشد. جریان استصحاب در خاص هیچ ارتباطی به جریان اصل عموم در عام ندارد.

یک نکته عرض بکنم، ما در جایی که دو مرحله هست، یک موقعی اصالة العموم انحلالی هست نسبت به زمان. گاهی اوقات اصالة العموم انحلالی نیست. اگر اصالة العموم نسبت به زمان انحلالی در نظر بگیریم به این شکل هم باشد که هر فردی در هر زمانی ملاک مستقلی برای اماریت و کاشفیت برایش وجود داشت. انحلال اثباتی تحقق داشته باشد نسبت به کل افراد یعنی به عدد افراد موضوع ضربدر افراد قطعات زمان. به این عدد ما اماریت و کاشفیت داشته باشیم. اگر این باشد طبیعتاً یک فرد در یک زمان که خارج بشود آن فرد خارج شده. دیگر در سایر ازمنه معنا ندارد که ما به عام نتوانیم تمسک کنیم. خب ما می‌دانیم که اماریت و کاشفیت عام نسبت به این فرد در این زمان از بین رفته، نسبت به سایر افراد باید به آن تمسک کنیم. ولی اگر نه به این شکل نباشد که به عدد افراد زمان ضربدر عدد افراد موضوع کاشفیت و اماریت وجود داشته باشد خب نمی‌توانیم به عام تمسک کنیم. حالا اینجا نسبت به خاص هم عرض کردم، نسبت به خاص این که آیا می‌شود استصحاب کرد یا استصحاب نکرد تابع بقای موضوع و عدم بقای موضوع است. بقای موضوع و عدم بقای موضوع هم ربطی به نحوۀ کاشفیت و اماریت نسبت به عام اصلاً نیست. نسبت به حکم نیست. آن بحث این است که آیا عرف این موضوع را همان موضوع می‌داند؟ زمان را قید موضوع می‌داند به طوری که موضوع در این زمان غیر از موضوع دیگر تلقی بشود، در زمان دیگر تلقی بشود یا نه، آن به اصطلاح آن است. آن هم مدارش لسان دلیل هم بنابر تحقیق نیست، نظر عرف است. عرف اگر زمان را یکسان دانست استصحاب جاری می‌شود به شرطی که اصالة العموم اینجا مجرا نداشته باشد. اگر اصالة العموم مجرا داشته باشد دیگر به استصحاب تمسک نمی‌کنیم. اینها دو تا چیز جداگانه هست. این که مرحوم شیخ این دو تا را یکپارچه در نظر گرفته، کأنّ آن جایی که به عام می‌شود تمسک کرد استصحاب اصلاً موضوع ندارد به طوری که اگر عام هم نبود به استصحاب تمسک نمی‌کردیم و در جایی که به استصحاب تمسک می‌کنیم عام موضوع ندارد به طوری که اگر استصحاب هم نبود به عموم تمسک نمی‌کردیم. آن بیاناتی که در کلام مرحوم شیخ هست آن بیانات درست نیست. اینها بحث تمسک به عام یک مسیری دارد، تمسک به استصحاب مسیر دیگری.

این چکیدۀ مختار ما از اوّل بحث تا اینجا. البته بحث این که اثباتاً چگونه می‌توانیم اثبات کنیم که کاشفیت و اماریت عام انحلالی هست یا انحلالی نیست یک بحث مهمی است که راحت هم نیست. یعنی بحث اصلی بحث اثباتی قضیه هست و آن بحث هم خیلی دشوار است. در بحث اثباتی یک نکته‌ای اینجا وجود دارد که آن نکته این هست که گاهی اوقات رابطۀ عام و خاص، رابطۀ مقتضی و مانع هست. عام مقتضی حکم است، و خاص مانع حکم. از باب تزاحم ملاکات هست. اگر بحث مقتضی و مانع باشد خیلی وقت‌ها مقتضی و مانع یک ریشه‌های عقلایی دارد و آن ریشه‌هایی عقلایی به ما کمک می‌کند تا ما بفهمیم که جنبۀ انحلالی دارد یا جنبۀ یکپارچه دارد. تناسبات حکم و موضوع در اینجا خیلی دخالت دارد و در این بحث مفید است. حالا من اجازه بدهید یکی دو تا نکته را اینجا یک قدری توضیح بدهم که هم در بحث خودش مفید هست هم در تنقیح این بحث مفید است. یک بحث، بحث قاعدۀ مقتضی و مانع است. قاعدۀ مقتضی و مانع در باب استصحاب به تناسب اشاره می‌کنند که استصحاب غیر از قاعدۀ مقتضی و مانع هست، قاعدۀ مقتضی و مانع می‌گوید که اگر شما مقتضی حکم را احراز کردید شک در مانع داشتید حکم کنید به تحقق مقتضیٰ. آقایان می‌گویند ما دلیلی بر قاعدۀ مقتضی و مانع نداریم. حاج آقا عقیده‌شان این هست که قاعدۀ مقتضی و مانع مطلقا حجت نیست. یعنی اینجور نیست که به طور مطلق حجت باشد. ولی در جایی که مقتضی و مانع در باب تزاحم ملاکات باشد حجت است. توضیح ذلک این که ببینید گاهی اوقات مثلاً کذب ملاک حرمت دارد، مفسدۀ ملزمه‌ای دارد که اقتضا می‌کند که آدم ازش اجتناب کند. ولی گاهی اوقات حفظ جان مسلمانی به کذب وابسته است. مفسدۀ کذب با مصلحت ملزمۀ حفظ جان مسلم با همدیگر تزاحم می‌کند، در نتیجه این کذب بالفعل جائز می‌شود. یا احیاناً واجب می‌شود. این بحث تزاحم در باب ملاکات. اگر یک موقعی ما شک کنیم. یقین داریم که کذب مفسده دارد. نمی‌دانیم یک عنوان تاریک از باب تزاحم مانع فعلیت آن مفسده می‌شود وجود دارد یا وجود ندارد. اینجا حاج آقا می‌فرمایند که قاعدۀ مقتضی و مانع می‌آید. به احتمال وجود مزاحم عقلا اعتنا نمی‌کنند. ما یقین داریم که یک مفسدۀ ملزمه اینجا وجود دارد. نمی‌دانیم یک مصلحتی در قبال این مفسدۀ ملزمه وجود دارد که با آن مزاحم بشود؟ یا نه؟ به احتمال وجود مصلحت ملزمه اعتنا نمی‌کنند. مگر این که آن مصلحت محتمل اینقدر اهمیتش زیاد باشد که احتمالش هم به حکم عقل لازم المراعات باشد. به همان احتمالش تزاحم بکند با آن مفسدۀ ملزمه. این که در جایی که انسان کذب در جایی که احتمال داده می‌شود که اگر این کذب را من نگویم جان شخص به خطر بیفتد. حفظ جان این هست که، اینقدر آن مصلحت اهمیت دارد که احتمالش هم لازم المراعات باشد و این احتمال لازم المراعاتش گاهی اوقات مانع فعلیت مفسده در ایجاد تحریم می‌شود. ولی اگر نه در این حدها نباشد اینجا مجرد این که شاید یک مصلحت ملزمه‌ای وجود داشته باشد آن باعث نمی‌شود که ما از تحریمی که کذب دارد رفع ید کنیم.

شاگرد: برائت جاری نمی‌شود؟ مثلاً اصلاح ذات البین به آن اهمیت هم نیست. اگر احتمال می‌دهیم با دروغ ما دو نفر آشتی بکنند. شک می‌کنیم حرام هست

استاد: نه، اینجا جای برائت نیست. اینجا اصل آن اقتضا می‌کند. این قاعدۀ مقتضی و مانع جلوی برائت را می‌گیرد. عقلاً قاعدۀ مقتضی و مانع بیان هست برای تحریم.

شاگرد: ادلۀ برائت شرعی.

استاد: برائت شرعی هم نمی‌گیرد. برائت شرعی اینجا عقلاً اینجا حکم به لزوم مراعات هست. حالا مبنا این است.

مجرد احتمال این که عنوان ثانوی وجود دارد باعث نمی‌شود که ما از آن حرمت رفع ید کنیم. اجازه بدهید من، در باب تزاحم ملاکات. حالا این تزاحمات ملاکات، یک نکته اینجا من اشاره بکنم. تزاحم در چند مرحله تزاحم ملاکات مطرح است. که مرحوم آقای صدر اسم‌های مختلفی برای اینها گذاشته. من حالا با اسم‌های مرحوم آقای صدر خیلی نمی‌خواهم تعبیر بکنم. یک تزاحمی که آقای صدر تعبیر می‌کند تزاحم امتثالی آن این هست که دو تا حکمی وجود دارد، این دو تا حکم در فعلیت به مکلف. مثلاً یک انقض الغریق داریم، یک صلِّ داریم. این که آیا صلاة فعلی هست یا انقذ فعلی هست وابسته به این هست که صلاة اهم باشد یا انقاذ غریق اهم باشد و تشخیصش هم به عهدۀ مکلف است. این مکلف هست که این اهم و مهم را تشخیص می‌دهد و یکی را بر دیگری ترجیح می‌دهد. این یک تزاحم امتثالی آقای صدر تعبیر می‌کند.

یک تزاحمی هست در مرحلۀ قانونگذاری. که آقای صدر تزاحم ملاکی تعبیر می‌کند و آن این است که ملاکاتی که منشأ می‌شود قانون نوشته شود گاهی اوقات این ملاکات تزاحم می‌کنند و باعث می‌شود که شارع یک حکم را بر حکم دیگری ترجیح بدهد. این نکته را عرض بکنم. دو تا تفاوت بنیادی، به نظر ما جوهرۀ تزاحم ملاکی و تزاحم امتثالی یکی است. جوهراً یکی هستند. تفاوت جوهری ندارند. ولی دو تا تفاوت اساسی بینشان وجود دارد. یکی این که در تعیین مصادیق آن صلاة و انقاذ غریق و اینها نظر عرف، نظر مخاطب و مکلف ملاک هست در تزاحم امتثالی. او هست که تشخیص می‌دهد که اینجا این حفظ جان مسلمان هست و ملاک هست. اصل ملاک را عرف با عنایت و ادله و اینها تشخیص می‌دهد. نه این که از خودش ملاک در بیاورد. ولی نهایتاً این که مصداق آن ملاک در اینجا هست یا مصداق آن ملاک نیست این عرف هست که. ولی در تزاحم ملاکی که خود شارع در مرحلۀ کسر و انکسار ملاکات و جعل حکم ملاحظه می‌کند خود شارع همۀ مراحلش با شارع است. این یک نکته.

نکتۀ دوم این که ما در جعل حکم علاوه بر مصلحتی که در متعلق هست، مصلحت در نفس جعل هم دخالت دارد. گاهی اوقات ممکن است یک مصلحت ملزمه‌ای وجود داشته باشد، مثلاً فرض کنید در وجوب مسواک زدن. در مسواک زدن مصلحت ملزمه وجود داشته باشد. ولی شارع مقدس احساس می‌کند اگر مسواک زدن واجب کند نفس ایجاب مفسده‌ای دارد که این می‌چربد بر مصلحت مسواک زدن. به خاطر همین واجب نمی‌داند. حالا بفرمایید مصلحت در ترخیص مکلف باشد، مفسده در ایجاب باشد، گونه‌های مختلف وجود دارد. گاهی اوقات مثلاً مصلحت در این هست که مکلّف این شیء را بدون استناد به الزام شارع انجام داده. ببینید گاهی اوقات مثلاً من خیلی تشنه‌ام است. واقعاً هم آب می‌خواهم، ولی می‌خواهم محبوب من بدون این که من امر بکنم آب برای من بیاورد. حصه‌ای از مؤدّا، حصه‌ای از متعلَّق حکم که بدون استناد به امر من تحقق پیدا کند آن حصه محبوب من است. طبیعتاً وقتی آن حصه محبوب من هست امر نمی‌تواند به آن تعلق بگیرد. چون امر می‌خواهد حصه‌ای از مأمور به را که امر در سلسلۀ عللش قرار می‌گیرد تحقق ببخشد. وقتی محبوب حصه‌ای از متعلق هست که بدون استناد به امر تحقق پیدا کند طبیعتاً امر. اینها همه دخالت دارد، یعنی دخالت دارد که مصلحت و مفسده به چی تعلق گرفته باشد. آیا مصلحت و مفسده نشوع عمل از امر در مصلحت و مفسده دخالت دارد یا دخالت ندارد؟ نشوع عمل از امر گاهی اوقات دخالتش به این هست که نفس الزام مفسده دارد، گاهی اوقات آن حصه‌ای که از امر تحقق پیدا می‌کند آن حصه مصبّ مصلحت نیست، حصۀ دیگر هست. اینجور چیزها باعث می‌شود که امر و نهی به شکل خاصی تحقق پیدا کند. بنابراین خلاصۀ عرض من این هست که در تزاحم ملاکی مصلحت در الزام یا مفسدۀ در الزام یا نشوع عمل از الزام و عدم نشوع عمل از الزام اینها دخالت دارد در جعل شارع و تشریع شارع. ولی اینجور نکات در امتثالی نیست. اینجور نیست که مکلف بتواند تشخیص بدهد که اینجا وجوب هست، وجوب مطلب دارد ندارد، اینها چیزهایی هست که مربوط به مقام جعل شارع هست.

نکته‌ای که اینجا وجود دارد به نظر می‌رسد که این قاعدۀ مقتضی و مانعی که حاج آقا در باب تزاحم ملاکات قائل هستند که وقتی مقتضی ثابت شد به عنوان مزاحم، به احتمال عنوان مزاحم ترتیب اثر داده نمی‌شود این قاعده در تمام این تزاحمات جاری است. فرقی بین اقسام تزاحمات نیست. یعنی وقتی تزاحم از باب تزاحم امتثالی است. من یقین دارم که کذب اینجا، سخن من کذب است. ولی احتمال می‌دهم که اینجا این کذب من مصداق یک مصلحت ملزمه باشد. تا وقتی که آن مصلحت ملزمه اهمیت شدیدی نداشته باشد که احتمالش هم عقلا منجز باشد من باید از کذب خودداری کنم. در تزاحم امتثالی.

همچنین در تزاحم‌های ملاکی که شارع مقدس جعل کرده. در تزاحم ملاکی ولو به هر حال آن کسی که حاکم هست به این که چه چیزی مقدم هست شارع هست. حالا عمده این است که می‌خواهیم تشخیص بدهیم که واقعاً شارع یکی را بر دیگری مقدم داشته یا نداشته. بحث اثباتی در این که شارع مقدس نهایتاً اینجا حکم بر طبق آن کرده یا نکرده. در تزاحم ملاکی به اصطلاح مرحوم آقای صدر خیلی این جهت دخالت دارد.

مرحوم سید معتقد هست به صحت قاعدۀ مقتضی و مانع از یک طرف. از یک طرف دیگر در مواردی که یک استثنایی وارد شده باشد ایشان می‌گوید که استثناء ظاهرش این هست که اصل حکم در همۀ موارد ملاک دارد و در باب استثنا از باب مقتضی و مانع هست. بنابراین در جایی که ما شک داریم که داخل در مستثنی هست یا داخل در مستثنی نیست، اینجا باید به عام تمسک کنیم. بنابراین این بحثی که هست که جایی که شبهۀ موضوعیه ما داریم و نمی‌دانیم داخل در مستثنی هست یا داخل در مستثنی نیست آقایان می‌گویند که تمسک به عام در شبهۀ مصداقیه مخصص جائز نیست. مرحوم سید می‌گوید تمسک عام در شبهۀ مصداقیه مخصص جائز است. ولی عمدتاً به جهت قاعدۀ مقتضی و مانع. البته بیانات مرحوم سید در عبارت‌های مختلف عروه و سایر کتاب‌هایش یک کمی ابهاماتی در آن دارد. عبارتی در جلد ششم عروه که تکملة العروة هست در او دارد که ازش اقتضاء می‌کند که از باب قاعدۀ مقتضی و مانع این را معتبر می‌داند. و تمسک به عام را. آنجا حاج آقا دو تا مطلب داشتند در مقابل فرمایش مرحوم سید. یک مطلب این که ما قاعدۀ مقتضی و مانع را به طور کلی قبول نداریم. قاعدۀ مقتضی و مانع در جایی که از باب تزاحم ملاکات باشد. و بعد توضیح می‌دادند، می‌فرمودند فرق جایی که تزاحم ملاکات باشد با سایر موارد مقتضی و مانع این است که در تزاحم ملاکات انسان حق ندارد خودش را اختیاراً در موضوع تزاحم قرار بدهد. آن سالی که در منا و مکه گرما شدید بود، یک رفیقی ما داشتیم، ما سال ۷۲ مشرف شدیم آن ۷۱. ۷۲ هم گرم بود، ولی ۷۱ خیلی گرم‌تر از سال ما بود. می‌گفتش که خیلی گرما زده شده بودم. افرادی که گرما زده می‌شدند اینها را در وان یخ می‌انداختند. اصلاً سرمایشان می‌دادند. بعد از این که از وان یخ یک نیم ساعت، یک ساعتی آنجا بودند درشان می‌آوردند جلوی کولر گازی با بالاترین درجه. این رفیق ما می‌گفت من بعد از این که ایران آمدم ۶۰ روز هر روز پنی سیلین زدم. ۶۰ تا پنی سیلین زدم، دو ماه تمام. و چاره‌ای هم نیست. آنها می‌گویند کسی که گرما زده بشود ده دقیقه‌ای دمایش ۴۸ درجه بشود می‌کشد. می‌گوییم ما کار نداریم طرف مریض می‌شود یا نمی‌شود. نمیرد، مریض بشود. بنابراین بحث تزاحم است. آیا من حق دارم بروم جایی که گرما زده بشوم؟ نه. چون بالأخره وقتی شما گرما زده می‌شوید ولو خودتان را مریض خواهید کرد، یعنی ۶۰ تا پنی سیلین باید بخورید بعداً تا نمیرید. ممکن است تازه هم بمیرید. درست است شما وظیفه‌تان بعد از اینکه گرما زده شدید این هست که باید در وان یخ بیفتید. ولی همینجور که من نمی‌توانم کاری بکنم که دوای دردم این باشد که در وان یخ بیفتم در جلوی کولر گازی آنچنانی بزنند که ۶۰ تا پنی سیلین. این که حق ندارم. چون به هر حال در تزاحم ملاکی یک مصلحت ملزمه فدای مصلحت ملزمۀ دیگر می‌شود. بنابراین تفویت مصلحت ملزمه است. حفظ نفس از آن بیماری‌های سخت لازم است. این که انسان اینقدر مریض بشود که ۶۰ روز مجبور باشد پنی سیلین مصرف کند خب این بیماری سخت است، پدر آدم در می‌آید. این کار را کردن حرام است. ولی اینجا آدم مجبور است این حرام را مرتکب بشود برای این که حفظ نفس بشود که واجب است. یا مثلاً فرض کنید که شما وقتی بروید در استخر آلوده، استخری باشد چرک بکند مجبور بشوند پا را قطع بکنند. شما حق نداری بروی در آن استخر آلوده که پایتان این شکلی بشود که قطع پا. حالا به تناسب این را هم بگویم یک جمله‌ای از مرحوم میرزای شیرازی نقل شده، فهم این جمله خیلی دشوار است و گاهی اوقات نادرست فهمیده شده. که می‌گویند میرزای شیرازی بعد از جریان تنباکو خیلی ناراحت بوده از این که فتوا صادر کردیم و پادشاه اسلامی، تنها مملکت شیعی که ایران باشد تضعیف شد. نه این که مرحوم میرزای شیرازی از این فتوایی که داده، می‌گفت در این فتوا دادن اشتباه کردیم. نه، از اوّلش با وجود این، این که می‌دانسته است که این فتوایش این مفسدۀ مهم را دارد. پادشاه مملکت ایران را تضعیف می‌کند. ولی ناراحت از این بوده که چرا شاه ایران کاری کرده این امتیاز را به اجنبی داده که برای حل این مشکل ما مجبور باشیم که به این مفسدۀ مهم تن بدهیم تا این که از آن مفسدۀ اهم جلوگیری بشود. از باب این که چرا اصلاً زمینۀ این تزاحم ایجاد شد. و الا در این که وظیفۀ خودش، بنابر نقل‌های معتبر اصلاً آن چیز تنباکو از امام زمان علیه السلام صادر شده. الهامی هست که میرزای شیرازی از ناحیۀ مقدسه صادر شده. ولی ممکن بود که اصلاً زمینۀ تزاحم فراهم نشود. ناراحت بود که چرا همچین زمینۀ تزاحم فراهم شد که ما مجبور شدیم که یک مفسدۀ مهمی را اینجا بهش تن بدهیم. این شد اصلاً آن مفسدۀ اهم ایجاد نشود تا این مفسدۀ مهم را ما ملزم نباشیم که انجام بدهیم. بنابراین بحث این هست که اختیاراً انسان نمی‌تواند خودش را در موضوع تزاحم قرار بدهد. حاج آقا همین را می‌فرمودند، می‌فرمودند که شارع مقدس می‌گوید که کل مکلّفٍ یجب علیه ان یصلی بتمامٍ الا المسافر. همۀ مکلفین باید نماز تام بخوانند مگر مسافر. اگر بحث سفر از باب تزاحم ملاکات باشد انسان اصلاً نباید سفر برود. چون فرض این است که وقتی سفر می‌روید تزاحم ملاکات پیش می‌آید مصلحت نماز تمام را دیگر شما نمی‌توانید استیفا کنید. خب سفر نروید. مگر واجب است؟ مگر فقط باید سفر در ظرف ضرورت جائز باشد؟ در حالی که اینجور نیست. خود همین کاشف از این هست که اینجور نیست که هر جایی که استثناء باشد، استثناء حتماً از سنخ تزاحم ملاکات باشد. تزاحم ملاکات که موضوع قاعدۀ مقتضی و مانع معتبر به اعتقاد حاج آقا هست در جایی هست که انسان حق ندارد خودش را داخل در آن موضوع تزاحم قرار بدهد. این است که حاج آقا می‌فرمودند این که. اوّلاً کبرویاً قاعدۀ مقتضی و مانع تنها در جایی که از باب تزاحم ملاکات باشد اعتبار دارد. و اثباتاً هم با توجه به این که از باب تزاحم ملاکات باید باشد استثناء است، نفس استثناء بما هو استثناء دلیل بر این نیست که از باب تزاحم ملاکات هست. و الا باید در همۀ موارد استثناء جائز نباشد انسان خودش را داخل موارد مستثنی بکند. در حالی که ما وجداناً می‌دانیم که مطلب چنین نیست. بله به تناسبات حکم و موضوع گاهی اوقات عرف درک می‌کند که آن عام مصلحت ملزمه دارد و این خاص از باب مزاحم آن مصلحت ملزمه است. حالا این بحث را تأمل بفرمایید، تطبیقاتش در این بحث فردا توضیح خواهم داد.

شاگرد: راجع به کشف عورت امراض باز هم همین قضیه هست

استاد: ولو آنجا هم در واقع می‌تواند همین باشد دیگر. این گاهی اوقات، کشتنش اهم نبوده، حضرت اهم نمی‌دانستند. تشخیص این که اهم است یا مهم است با خود حضرت است یا مالک اشتر. گاهی اوقات آن ممکن است تشخیص بدهد. حالا مالک اشتر ممکن است اشتباه کرده باشد. اگر امام علیه السلام. می‌گوید که آن جمله‌ای که حضرت امیر رفتاری که کرد می‌گوید که مولوی هم به شعر آورده که از علی آموز اخلاص عمل، شیر حق را دان منزه از دغل در قضا در پهلوانی دست دست یافت زود شمشیری برآورد و شتافت او خدو انداخت بر روی علی افتخار هر نبی و هر وصی. می‌گوید بالأخره آب دهان انداخت روی صورت حضرت علی. حضرت علی بلند شد و رفت کرد او اندر قضایش کاهلی، گفتش که چرا شما نکشتی این را و چرخیدی، حضرت گفتش که وقتی او آب دهان به من انداخت غضب بر من حاکم شد نخواستم که کارم و فعلم براساس غضب باشد، خواستم آرام بشوم و براساس تکلیف الهی چیز را انجام بدهم. خود این نکته‌ای هست که ممکن است در یک مرحله‌ای حتی برای این که آن هواهای نفسانیه منشأ این کار نشده باشد از آن کار دست بکشد و احیاناً ممکن است کار فوت بشود. یعنی اینقدر اهمیت داشته باشد که این کار به خاطر خدا باشد که آن کار فوت هم بشود. اهمیت به این هست که این کار را به خاطر خدا انسان انجام بدهد نه به خاطر. هیچگونه شائبۀ عدم اخلاص در عمل نیاید، اینقدر این اهمیت داشته باشد که فرض کنید این بحث کشف عورت و امثال اینها برای یک امام علیه السلام اگر پیش بیاید ممکن است امام علیه السلام رها کند به خاطر دقیقاً همین نکته که چیز نشود، آن هوای نفسانی غالب نشود و این مهم‌تر باشد که انجام عمل مستنداً الی الله و خالصاً لوجه الله، اینقدر اهمیتش زیاد باشد که از این که اصل عمل فوت بشود مهم‌تر باشد. ممکن است این شکلی باشد. و خیلی هم معلوم نیست که مثلاً مالک اشتر اشتباه کرده باشد. حالا آنها گاهی اوقات یک عمل ناخواسته است. یعنی طرف به محضی که چیز است اصلاً نمی‌تواند دیگر دستش شل می‌شود. ناخودآگاه اینجوری نیست که اختیاری باشد. بعضی مراحل این هست که من وقتی این را می‌بینیم تا بخواهم تصمیم بگیرم طرف در رفته. می‌خواهد یک مقداری من را درگیر کند که بتواند چیز بشود. این مطلب را فردا می‌خواهم یک توضیحی بدهم، یک نکته‌ای که دقت بفرمایید که مهم در این بحث‌ها هست تزاحم یک موقعی تزاحم بین مصلحت ملزمه و مفسدۀ ملزمه در متعلق است. گاهی اوقات در نفس حکم هم دخالت دارد. آیا اینها در این بحث‌ها دخالت دارد یا دخالت ندارد؟ عرض کردم تزاحمی که از باب تزاحم ملاکی به تعبیر مرحوم آقای صدر هست لازم نیست فقط تزاحم در متعلق باشد. یک طرف تزاحم ممکن است مصلحت در ترخیص یا مفسدۀ در الزام وجود داشته باشد. آیا این نکته در بحث ما اثر دارد یا ندارد این را فردا در موردش عرض خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان